**باسمه تعالی**

خارج اصول

۳۰/۱۱/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر(نحوه علامیت تبادر بر حقیقت)**

ما داشتیم مقایسه‌ای می‌کردیم بین علامت‌هایی که برای تشخیص حقیقت و مجاز در کلمات قوم ذکر شده بود با نکاتی که ما به عنوان تفاوت استعمال حقیقی و استعمال مجازی ذکر کرده بودیم اولین علامت، تبادر بود در تبادر تقریب علامیتش این بود که تبادر معنی از لفظ دوتا سبب می‌تواند داشته باشد یکی وضع، یکی قرینه وقتی منتفی بشود طبیعتاً علت تبادر منحصر در وضع خواهد خب اینجا شهید صدر یک اشکالی به علامت بودن تبادر می‌کند در آنجایی که ما تبادر را مشکل دورش را با تفصیلی بودن علم و اجمالی بودن حل کردیم به اینکه خب تبدیل علم اجمالی به علم تفصیلی نیاز به برهان ندارد همین که ما التفات نفس بکنیم این تبدیل می‌شود که ما این طوری توضیح می‌دادیم که ما در واقع با تصور لفظ معنی را تصور می‌کنیم یعنی معنی در ذهن انسان متبادر می‌شود و تبادر معنی بعلاوه تصور لفظ منشأ می‌شود برای اینکه آن قضیه مرتکزه از خزانه نفس ظهور پیدا کند و از خفا بروز پیدا کند نه اینکه یک برهان منطقی،‌یک قیاس منطقی انسان بخواهد بچیند خود شهید صدر تحلیل علامیت تبادر را این طور تعبیر می‌کند می‌گوید انسباق معنی از ذهن معلول ملازمه ذهنیه بین تصور لفظ و تصور معناست و این ملازمه ذهنیه بین تصور لفظ و تصور معنی معلول قرن اکید بین لفظ و معناست و بنابراین ما وقتی که تصور لفظ را می‌کنیم و می‌بینیم که از این یک معنایی به ذهن منسبق می‌شود کشف می‌کنیم که آن قرن اکید اینجا حاصل هست و در واقع می‌خواهند بفرمایند خود آن قرن اکید این ملازمه ذهنیه را ایجاد کرده نه علم به قرن اکید این ملازمه را ایجاد کرده باشد که آن بحثهای اشکال دور و امثال اینها را بخواهیم مطرح کنیم در تحلیل مبنای مرحوم آقای صدر یک اشکال شکلی مطرح هست یک اشکال واقعی که بازگشت می‌کند به اینکه آیا واقعاً حقیقت وضع ایجاد قرن اکید و آن قرن اکید هست یا نیست اما

اشکال شکلی ایشان این طوری تعبیر می‌کنند می‌گوید انسباق معنی از لفظ معلول ملازمه ذهنیه هست و ملازمه ذهنیه معلول قرن اکید است من نمی‌فهمم این قرن اکید چی هست غیر از آن ملازمه ذهنیه

پرسش: ملازمه واقعیه مثلاً ... پاسخ: آن ملازمه واقعیه‌ای که در عالم ثبوت هست آنکه کافی نیست اصلاً آن خود آقای صدر هم در تفسیر اکید بودن قرن می‌گوید قرنی که به ذهن انسانها رسوخ کرده المقارنة المترسخة فی اذهان الناس اکید بودنش را به این معنی و آنکه با ملازمه‌های واقعی که من به آن علم ندارم که چیزی نیست که به اصطلاح نکته‌ای ندارد آنکه هست باید یک ملازمه ذهنیه وجود داشته باشد و این ملازمه ذهنیه چیزی نیست جز همان علم دیگر یعنی اولاً ملازمه ذهنیه اینکه که ایشان ملازمه ذهنیه را معلول قرن اکید می‌گیرد این معلولیت در آن مطرح نیست این به اصطلاح همان است و وقتی همان شد ملازمه ذهنیه چیزی نیست جز علم به این ملازمه، یعنی ملازمه ذهنیه یکی از اشیایی هست که در افق نفس انسان حاضر هست ما نسبت به این ملازمه ذهنیه چطوری می‌توانیم به این ... به اصطلاح ملازمه ذهنیه یعنی چیزی که در ذهن انسان وجود دارد از معلومات حضوریه نفس انسان هست عین همان اشکالی که ایشان به آن تقریب قوم می‌کنند به تقریب خود ایشان هم وارد می‌شود ایشان مشکلی را حل نکردند با این مطلب آن ملازمه ذهنیه

پرسش: ... پاسخ: همان ارتکاز و اجمال و تفصیل و همه آن حرفهایی که آنجا هست را باید دوباره بیاوریم مشکلی حل نکردند با این قرن اکید را وسط معرکه آوردند بنابراین این را حالا می‌توانیم به دوتا اشکال بازگردانیم یک اشکال این هست که اصلاً ملازمه ذهنیه معلول قرن اکید نیست خود قرن اکید است و اشکال دوم اینکه ملازمه ذهنیه یعنی یکی از معلومات حضوریه انسان و این معلوم حضوری انسان با التفات به آن انسان چیز پیدا می‌کند توجه پیدا می‌کند پس بنابراین این ملازمه حضوری، یعنی همان نکته‌ای که ایشان اشکالی که به قوم می‌کنند شبیه همان اشکال بر خود ایشان هم وارد می‌شود واقع امر این هست که ما وقتی لفظ را تصور می‌کنیم می‌بینیم از این لفظ معنایی به ذهن انسان خطور

کرده خب همین متوجه می‌شویم که این ملازمه است دیگر اگر ملازمه نبود با تحقق این یک طرف آن طرف دیگر تحقق پیدا نمی‌کرد دیگر ملازمه انتزاع می‌شود از همین انتزاع می‌شود از اینکه با تصور لفظ معنی تصور بشود ملازمه همان انسباق المعنی من اللفظ است یعنی به این معنی که ما وقتی می‌بینیم وقتی لفظ را به کار بردیم معنی به ذهن خطور کرد متوجه می‌شویم که بین این لفظ و تصور معنی ملازمه وجود دارد یعنی حقیقت وضع، فرض این است که در مبنای ایشان حقیقت وضع برای ایجاد این ملازمه ذهنیه بین تصورین هست و ما برای اینکه ببینیم آیا این ملازمه ذهنیه بین تصورین تحقق دارد یا تحقق ندارد یک طرف ملزوم را انسان محقق بکند ببیند آن طرفش محقق می‌شود یا نمی‌شود ملازمه است دیگر فرض کنید من می‌خواهم ببینیم بین زید و عمرو ملازمه هست یا نه؟ زید را محقق بکنم یا نه عمرو هم محقق می‌شود اگر تحقق زید و عمرو به دست من باشد یا بروم نگاه کنم ببینم که آیا هر جا زید هست عمرو هم هست یا نیست یا در اموری که ایجادش به دست من هست مثل تصور لفظ و تصور معنی که از مخلوقات ذهن انسان هست خب من در ذهن خودم ایجاد می‌کنم ببینم آیا آن طرفش هم ایجاد شده یا ایجاد نشده البته یک نکته‌ای مرحوم شهید صدر در بحث وضع دارد آن یک نکته‌دیگری هست که یک ملازمه ذهنیه در ذهن هر سامعی وجود دارد این وضع نیست ملازمه ذهنیه‌ای که نوعیه باشد آن وضع است تصور معنی عند نوع السامعین از تصور لفظ این ملازمه نوعیه بین تصور لفظ در نزد سامعین با تصور معنی این وضع هست ولی خب ایشان می‌گوید که آن ملازمه شخصیه‌اماره عقلائی هست بر ملازمه نوعیه همان بحثی که ظهور شخصی و ظهور نوعی را مطرح کردند ظهور ذاتی و ظهور موضوعی همان هم اینجاها در بحث وضع مطرح می‌کنند حالا آن خیلی در بحث ما نمی‌خواهیم پایش را وسط بکشیم آن یک بحث دیگر است که چطوری از ملازمه ذهنیه خود من ملازمه ذهنیه نوعیه را انسان استفاده می‌کند آیا اماره تعبدیه است یا اطمینان است یا هر چی هست آن یک بحث جداست ولی منهای آن بحث حالا فرض کنید که من ملازمه نوعیه را به دست آوردم ملازمه نوعیه خود وضع است دیگر ملازمه

نوعیه چیزی نیست معلول وضع باشد یعنی وضع طبق مبنای ایشان که حقیقتش را قرن اکید می‌گیرند آن نتیجه وضع آن هدف وضعی که واضع برای ایجاد او تلاش می‌کند آن ایجاد قرن اکید یعنی خود همان ملازمه ذهنیه، این ملازمه ذهنیه برای اینکه ببینیم آیا تحقق دارد یا تحقق ندارد باید ببینیم آیا ملزومش اگر تحقق پیدا کرد لازمش هم تحقق پیدا می‌کند یا پیدا نمی‌کند این به اصطلاح همان مشکلی که دور و همه این حرفهایی که مطرح هست، هست. و پاسخش هم این است که ما در واقع شبیه همان عرضی که آنجا داشتم اینجا هم هست ما ملزوم را محقق می‌کنیم ببینیم لازم محقق شد یا محقق نشد اگر دیدید محقق شد می‌فهمیم که ملازمه هست دیگر یعنی برهان نمی‌خواهیم بچینیم از انسباق وقتی لفظ را به کار بردیم دیدیم معنی از آن منسبق شد می‌فهمیم که ملازمه دارد که معنی از آن منسبق شده.

پرسش: ... پاسخ: می‌گویم همان است دیگر ...

پرسش: ... پاسخ: ملازمه علمیه است یعنی ملازمه در افق ذهن است ملازمه در افق ذهن یعنی ملازمه بین ادراک این معنی و ادراک آن معنی برای اینکه بفهمیم که آیا در ذهن ما این ملازمه وجود دارد باید یک ادراکش را محقق کنیم ببینیم ادراک دیگر آیا تحقق پیدا کرد یا تحقق پیدا نکرد.

پرسش: یعنی انسباق می‌شود کاشف ملازمه پاسخ: انسباق در واقع همین اصلاً انسباق ... انسباق معنی من اللفظ یعنی چه؟ یعنی اگر شما لفظ را به کار بردید معنی به ذهن انسباق پیدا کرد این خب یعنی ملازمه دیگر یعنی آن چیزی که سبب بشود که ما ... آن ملازمه ذهنیه ما به مرحله تفصیل برسد به آن التفات پیدا کنم این هست که طرف ملزومش را من محقق کنم اگر با تحقق طرف ملزوم لازمش هم تحقق پیدا کرد می‌فهم،‌می‌فهم یعنی ملازمه‌اش، علم‌اش مورد توجه من قرار می‌گیرد فرض این است که این ادراک،‌یعنی ملازمه یکی از مدرکات ذهنیه هست یکی از معلومات حضوریه ذهنیه است این معمومات حضوریه ذهنیه را من برهان برایش اقامه نمی‌کنم ولی باید بتوانم کاری کنم که این معلوم برای من تجلی پیدا کند از مرحله خفاء به مرحله بروز برسد این ملازمه را برای اینکه از مرحله

خفاء به مرحله بروز برسد چکار می‌کنم؟ ملزومش را تصور می‌کنم با تصور ملزوم تصور لازم به ذهن می‌آید خب همین یعنی ملازمه.

پرسش: الان در اینجا در حقیقت جهلی نیست که به علم تبدیل می‌شود پاسخ: یعنی به تعبیر دیگر من این طوری عرض بکنم ما نسبت به معلومات حضوری هم یک علم حصولی داریم گاهی اوقات خود آن معلوم حضوری را می‌آییم در افق نفس به آن توجه می‌کنیم همین جمله‌ای که می‌گویم من می‌دانم، من می‌دانم یک علم حصولی هست ناظر به آن علم حضوری چطوری این حاصل می‌شود با التفات کردن به درون خودم، انسان التفات کند به درون خودش متوجه می‌شود که این علم حضوری را دارد ولی بعضی معلومات حضوری هست که یک نوع پیچیدگی دارد برای اینکه آن را استحضار کنیم و از مرحله خفاء به بروز در بیاوریم نیاز به تمهید مقدمات هست ملازمه از آن سنخ‌هاست برای اینکه ببینیم آیا در ذهن من بین این دوتا مفهوم ملازمه وجود دارد یا ملازمه وجود ندارد باید ملزوم را تصور کنم اگر دیدم با تصور ملزوم لازم هم به تصور من آدم من می‌فهمم که یکی از موجود حضوریه ذهنیه من این ملازمه است پس نسبت به این ملازمه من که یک معلوم حضوری هست علم به این معلوم حضوری برای من حاصل می‌شود این عین همان بحثی که در

پرسش: یعنی صبغه‌شان فرق می‌کند این علم با آن علم فرق می‌کند پاسخ: بله یک علمی هست که متعلقش هم علم است ولی این علمی که نسبت به آن علم حضوری هست با برهان انسان او را حاصل نکرده یک برهانی اقامه کند و امثال اینها با وسائلی که آن علم را به مرحله بروز برساند در مورد ملازمه برای اینکه علم به مرحله بروز برساند تصور ملزوم هست که تصور با لازم را به دنبال می‌آورد که همین اینکه به دنبال تصور ملزوم تصور لازم آمد یعنی ملازمه این را می‌گوید ملازمه ذهنی یعنی همین. من وقتی دیدم که وقتی ملزوم را تصور کردم لازم هم تصور شد می‌فهمم که این ملازم ذهنیه در ذهن من تحقق دارد عین همین یعنی شبیه همان این عین در واقع بحث چیز نیست بحثی که قوم مطرح می‌‌کنند علم به

وضع چون وضع را در واقع به این شکل تصویر نمی‌کنند ولی نکته‌اش همان نکته است یعنی آقایان می‌گویند علم به وضع یعنی اینکه

پرسش: ... پاسخ: یعنی در مورد علم به وضع هم این هست که می‌خواهیم ببینیم که آیا اگر این لفظ را تصور کردیم حالا آن را بعد یک نکته‌ای بعداً عرض می‌کنم که شاید روشن‌تر بشود.

یعنی می‌خواهم بگویم که شهید صدر برای حل مشکله دور راه حلی که ارائه می‌دهد این راه حل چیزی را حل نمی‌کند یعنی همان بدون اضافه کردن آن نکات اجمال و تفصیل و آن نکاتی که در تحلیل اجمال و تفصیل هست به این راه حل شهید صدر هیچ نکته جدیدی در این راه حل وجود ندارد این یک نکته،‌نکته اصلی‌تر که این حالا نکته علی المبنی بود که ما بپذیریم که حقیقت وضع ایجاد قرن اکید بین تصور لفظ و تصور معنی هست و علقه وضعیه یک علقه تصوریه است ولی واقعاً آیا این مطلب این طور هست یا این طور نیست؟ من در جلسه قبل و جلسات قبلی توضیحی درباره این دادم که هدف وضع تصحیح استعمالات است غرض وضع استعمال هست هر طوری که ما استعمال را تحلیل بکنیم وضع را هم در پایه استعمال باید تحلیل بکنیم ما می‌خواستیم بگوییم استعمال مجرد تفهیم معنی نیست یک معنای خاص‌تری دارد قالب قرار دادن لفظ برای معنی هم هست الان که می‌خواهم صحبت کنم فعلاً به آن تفکیکی به در جلسه قبل بین اراده استعمالی و اراده تفهیمی به معنایی که ما اراده کرده بودیم آن را نمی‌خواهم مطرح کنم شهید صدر دیدم اراده استعمالیه و اراده تفهیمیه را با همدیگر تفکیک کرده ولی به یک اصطلاح دیگری و با یک تفسیر دیگری برای اینها دارد که متفاوت است با آن تفسیری که ما برای این واژه‌ها می‌کردیم من اصلاً تعبیرات ایشان را ندیده بودم

پرسش: این کجا هست؟ پاسخ: یک بحثی دارد به نام نظریة الاستعمال در همان جلد اول یک مدخلی هست به عنوان نظریة الاستعمال

پرسش: ... پاسخ: من از بحوث آقای هاشمی دیدم علی القاعده در مباحث الاصول آقای حائری هم باید باشد

حالا من اینکه الان می‌خواهم صحبت کنم منهای آن بحثی هست که ما می‌‌گفتیم مطلق تفهیم استعمال نیست استفهام یک تفهیم خاصی است حالا فرض کنید که مطلق تفهیم هم استعمال باشد روی این فرض می‌خواهم بحث را دنبال کنم با آن دقتی که در تفاوت بین استعمال و تفهیم مِن معنی وجود دارد را از آن غمض عین می‌کنیم از اتفاق. بحث این است ما در واقع در جایی که یک استعمال رخ می‌دهد سامع در ذهنش بین تصور لفظ و تصور معنی یک ملازمه ذهنیه ایجاد شده وجود دارد این جور هست آیا هدف وضع ایجاد این ملازمه ذهنیه هست آن طوری که شهید صدر می‌فرمایند یا اینکه نه یک ملازمه دیگری هم اینجا وجود دارد ملازمه بین اینکه این لفظ از متکلّم صادر شده و اینکه متکلّم می‌خواهد با اصدار این لفظ معنایی را به ذهن من اخطار بدهد ملازمه بین اصدار اللفظ و اخطار المعنی نه ملازمه بین تصور اللفظ و تصور المعنی، ملازمه بین اصدار اللفظ و اصدار المعنی. من می‌بینم که متکلّم این لفظ را اصدار کرده از این متوجه می‌شوم پس می‌خواسته این معنی را به من اخطار کند برساند. واضع هدفش از وضع چی هست؟ ایجاد آن ملازمه تصوریه اولیه هست که شهید صدر می‌گویند که هر وقت این لفظ تصور بشود توسط سامع معنایش هم تصور بشود یا اینکه نه من وقتی متوجه بشوم به اینکه متکلّم لفظ را اصدار کرده متوجه بشوم که معنی را اخطار کرده این دومی است بالوجدان آن چیزی که وجداناً انسان می‌داند و آنکه حقیقت وضع هست ... یکی از شواهدش هم این هست اگر فرض کنیم فرض غیر واقعی فرض کنیم که این لفظ قرار بود از دیوار صادر بشود به طوری که تصور لفظ تصور معنی را هم به دنبال می‌آورد آیا من واضع می‌آمد وضع را صورت بدهد فایده‌ای نداشت واضع به دنبال ایجاد یک فایده است واضع به دنبال ایجاد یک فایده است و آن فایده بر این هست که غرض از وضع تسهیل نظام تفهیم و تفاهم هست و نظام تفهیم و تفاهم رابطه بین متکلّم و سامع است اینکه سامع از تصور لفظ تصور معنی به ذهنش خطور می‌کند یک چیزی یک طرفه است به کسی دیگر کار ندارد و اینها مهم نیست بله اینکه شهید صدر حقیقت وضع را این می‌دانند اصلاً درست نیست این قسمتی از حقیقت وضع هست یعنی به این معنی

مقدمه ... یعنی این طوری می‌خواهم عرض بکنم از اینکه از تصور لفظ تصور معنی به ذهن خطور می‌کند متکلّم استفاده می‌کند تا اینکه به هدف خودش برسد که هدفش این است که من با اصدار لفظ اخطار این معنی را کردم

پرسش: چرا برعکسش را نمی‌گوییم؟ پاسخ: نه آن حالا خیلی مهم نیست.

پرسش: اگر که وضع این باشد که عرف متعارف از تصور این لفظ این معنی را تصور بکند حالا چه سامع باشد چه متکلّم فارغ از این جهت آن وقت همین نظام تفهیم و تفاهم را شکل می‌دهد پاسخ: نه مطلب را توجه بفرمایید بحث این است که من که آمدم این لفظ را برای معنی گذاشتم هدفم این بوده که متکلّم هر موقع این لفظ را بشنود این معنی به ذهنش خطور بکند؟ یا اینکه بفهمد که من دارم این لفظ را به کار می‌برم این معنی را اراده می‌کنم؟ واقعاً خارجاً چطوری است؟ این طوری است؟ فرض کنید شما اسم بچه‌تان را محمد می‌گذارید غرض‌تان این است که هر موقعی سامعین کلمه محمد را در ذهن‌شان خطور دادند آن در ذهن‌شان بیاید؟ این مراد است؟ یا اینکه مرادتان این هست که وقتی من به کار می‌برم لفظ محمد را بفهمم من محمد را اراده کردم کدام است؟ بالوجدان آنکه غرض واضعین هست ایجاد ملازمه بین اخطار اللفظ و قصد التفهیم هست و اینکه مخاطبین و سامعین این ملازمه را درک کنند ملازمه بین نه تصور اللفظ و تصور المعنی، ملازمه بین اصدار اللفظ و اخطار المعنی،‌این ملازمه غرض است بله وقتی من این ملازمه را ایجاد کردم یک اثری اوسع از آن چیزی که من اراده کردم تحقق پیدا می‌کند آن مطلبی که می‌گفتید اثرش است درست هم هست آن باعث می‌شود که از دیوار هم من این مطلب را بشنوم آن معنی به ذهن خطور کند ولی آن هدف من نیست این است که حقیقت وضع بالوجدان آن تصویری که شهید صدر می‌خواهد بکند که ایجاد قرن اکید هست نیست آن که هست در واقع ایجاد ملازمه بین اصدار اللفظ نه تصور اللفظ، بین اصدار اللفظ و اخطار المعنی هست بین اینها می‌خواهیم ملازمه ایجاد کنیم البته ملازمه در ذهن سامعین نه ملازمه خارجیه یعنی ما می‌خواهیم کاری بکنیم که سامع وقتی فهمید به اصدار اللفظ بفهمد اخطار معنی را یعنی ملازمه بین ادراک اصدار اللفظ و ادارک اصدار المعنی

هست که این یک رابطه‌ای هست بین متکلّم و سامع از یک طرف این ادراک را سامع ادراک می‌کند ولی مدرَک ما مربوط به متکلّم است یعنی چون اصدار اللفظ فعل متکلّم است اخطار المعنی هم فعل متکلّم است و این ملازمه را وقتی سامعین درک کردند در افق نفس سامعین تحقق پیدا کرد رابطه‌ای بین سامع و متکلّم ایجاد می‌شود و غرض وضع ایجاد رابطه بین سامع و متکلّم هست نه یک چیزی در ذهن سامع بدون ربط به متکلّم و این چیزی هست که کاملاً

پرسش: چون آخر متکلّم هم وقتی می‌خواهد اصدار اللفظ داشته باشد برای اخطار المعنی باید از قبل ملازمه تصور لفظ با تصور معنی را داشته باشد تا اصدار لفظ داشته باشد برای اخطار معنی پاسخ: عیب ندارد اشکال ندارد که یک نوع تصور لفظ برایش تصور معنی را در ذهنش آورده باشد ولی آنها مقدمات است مقدمه ایجاد آن غرض هست یعنی ما در واقع یک نوع ملازمه تصوریه هم در ذهن متکلّم هست هم در ذهن سامع هست

پرسش: یعنی در واقع یک غرض داریم یک مواد لازم داریم پاسخ: یک زمینه‌های رسیدن به آن هدف ما، ما برای اینکه بخواهیم عرض کردم این را در جلسات قبلاً. تحلیلی که شهید صدر می‌کند در قرن اکید در استعمال وجود دارد بلاشک آن مقداری که شهید صدر در این بحث وارد کرده که بحثهای مربوط به منبه شرطی یا بحث شرطی شدن به اصطلاح فارسی آن بحثها خیلی خوب است ولی تا آن هم پیش نیاید این هدف تأمین نمی‌شود ولی برای تأمین این هدف، هدف آن امری که فقط برای سامع هست یا فقط برای متکلّم هست، نیست. هدف ایجاد یک ارتباط بین متکلّم و سامع هست آن ایجاد ارتباط هم به این وضع هست که من بفهمم که اصدار لفظ برای این کردم تا معنی را اخطار بدهم که بنابراین سامع وقتی فهمید متکلّم اصدار لفظ کرد اخطار معنی را هم می‌فهمد

پرسش: در واقع بین همه متکلّمین و همه سامعین است پاسخ: بله این هدف مشترکی هست که بین هر متکلّمی و سامعین این هدف وجود دارد البته این هدف، هدف شأنی است به این معنی من این لفظ را ممکن است بگویم سامع نشنود

نمی‌خواهیم بگوییم که تفهیم بالفعل سامع است غرضش این هست که اگر شرایط جور شد تفهیم حاصل بشود

پرسش: از این طرف اسم بچه‌اش را می‌گذارد محمد هدفش این است که بین این لفظ و این معنی یک ملازمه ذهنیه‌ای را ایجاد بکند که نتیجه‌اش این است که متکلّم می‌تواند اصدار داشته باشد برای افهام، افهام این معنی و سامع هم با اصدار این لفظ به آن معنی منتقل می‌شود یعنی نظام تفهیم و تفهم همین که این ملازمه ایجاد شد شکل می‌گیرد پاسخ: نه نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است این مثالی که زدم همین است اگر من هیچ وقت نمی‌خواستم اصدار لفظ بکنم و افهام معنی بکنم آیا همین است که سامعین این لفظ را در ذهن‌شان خطور بدهند و معنی در ذهنشان خطور پیدا کند همین کافی بود برای اینکه لفظ را وضع کنم؟ من اصلاً خودم بودم و خودم، این لفظها را وضع می‌کردم

پرسش: اصلاً فرض کنیم که وجود داشته باشد در ذهن سامع بین این ودتا چیز ملازمه وجود داشته باشد این باعث نمی‌شود که من این را بگویم یعنی بفهمد، یعنی من می‌خواهم او را ... پاسخ: علاوه بر اینکه این کارهایش بماند بین اینکه انسان گاهی اوقات مثلاً بین یک لفظ و یک معنایی که معنایش نیست هم ملازمه هست فرض کنید که موقعی که من لفظ را لفظ یک سری ویژگی‌هایی دارد حالا آنها اشکالات دیگر

پرسش: آنکه دو زبانه هست مثلاً فرض کنید ترکی همان کلمه وجود داشته مثلاً فرض کنید در انگلیسی هم وجود داشته باشد دو معنای متفاوت داشته باشد پاسخ: نه من می‌خواهیم این را بگویم فرض کنید که طرف لفظ را که به کار برد من از تصور لفظی که او به کار برد می‌فهمم فارس است اینکه وضع نیست که مجرد آن چیزی که بین تصور لفظ و تصور معنی قرن اکید هست آن وضع نیست

پرسش: ... پاسخ: نه من به آن اشکالات فعلاً کار ندارم آنها نکات دیگری هست که اصلاً ورای این بحثهاست بحث این هست که آن چیزی که ما بالوجدان می‌فهمیم هدف وضع یک امری که در ذهن سامع به تنهایی باشد ملازمه ذهنیه‌ای که در ذهن سامع باشد یا ملازمه ذهنیه‌ای که در ذهن متکلّم به تنهایی باشد نیست

غرض وضع ایجاد رابطه بین متکلّم و سامع است و ایجاد رابطه بین متکلّم و سامع با ایجاد ملازمه بین اصدار اللفظ و اخطار المعنی محقق می‌شود هر چند ما وقتی این هدف را محقق کردیم و این وضع را متحقق کردیم در دایره وسیع‌تری از آن هدف من یک امری تحقق پیدا می‌کند مثلاً می‌بینید من خانه وقتی می‌سازم خانه برای این می‌سازم که انسانها در آن زندگی کنند ولی خب این خانه من باعث می‌شود که سایه‌ای هم ایجاد کند آن مسافری که ردّ می‌شود در سایه خانه من هم زندگی کند اینها فواید ساخت خانه است نه اهداف ساخت خانه. جدّ ما در یکی از نوشتجاتشان در مورد بحث چیزی بین این دوتا چیز را تفکیک می‌کنند که تفکیک جالبی است بین اغراض احکام شرعیه و فواید احکام شرعیه می‌گویند این دوتا باید تفکیک بشود اغراض احکام شرعیه متفاوت هست از فواید آن و نتیجه‌گیریهایی هم می‌خواهند بکنند حالا من نمی‌خواهند بکنند حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحثهایش بشوم غرضم این هست که در مورد وضع هم یک سری چیزهایی فواید الوضع هست یک سری چیزهایی غرض الوضع هست غرض آن چیزی هست که من برای رسیدن به او این کارم را انجام می‌دهم ولی ممکن است آثار دیگری داشته باشد و به آن آثار هم علم داشته باشم حتی بین غرض و فایده معلومه ملازمه نیست بعضی چیزها هست آن بنده خدایی که خانه می‌سازد ممکن است همان موقع هم بداند که این خانه ساختنش سایه‌ای ایجاد می‌کند رهگذران در سایه آن استراحت می‌کنند ولی هدفش از ساختن خانه رسیدن به آن چیز نیست آن کاره‌ای نیست من می‌خواهم آرامش خودم را ... حالا می‌دانم حتی علم هم داشته باشم علم به فایده هم آن مطلب را ایجاد نمی‌کند بنابراین می‌خواهم این نکته را عرض بکنم که این خودش یک نکته‌ای هست نکته وجدانی هست که ما می‌فهمیم آن مسلک قرن اکید درست نیست حالا منهای حالا یکی دوتا نکته را اصلاً اشاره به آن بکنم که مجرد آن قرن بین تصورین وضع نیست گاهی اوقات انسان قرنهایی دارد که بین تصور لفظ و هر معنایی آن قرن آن معنایی باید باشد که غرض به اخطار او تعلق گرفته نمی‌دانم حالا آن اشکالاتش بماند و اینکه نظریه قرن اکید برای تحلیل حقیقت مفاهیم مشترک اصلاً کافی نیست یکی از مشکلاتش

حالا آنها إن قلت و قلت‌های خاص دیگری هست که در جای خودش هست به نظریه قرن اکید هست که باید به آن پرداخته بشود آن تیکه‌ای که اینجا در این بحث هست آن این است که ملازمه بین تصور اللفظ و تصور المعنی نیست ملازمه بین ادراک اصدار لفظ بما هو فعلٌ من افعال المتکلّم و ادراک اخطار معنی بما هو فعلٌ آخر من افعال المتکلّم بنابراین آن ملازمه‌ای که هست در ذهن سامع است یعنی ملازمه بین ادراکین است ادراکش در ذهن سامع است ولی مدرَک این ادراک یک ملازمه‌ای هست که ملازمه واقعیه‌ای هست که بین دو فعل از افعال متکلّم هست و این باعث می‌شود که من به قصد متکلّم متوجه بشوم آن قصدی که اخطار معنی هست نسبت به او متوجه بشوم این نکته را هم ضمیمه بکنم که این قصد اخطار معنی حتی در موارد نمی‌دانم این غیر از قصد جدی هست حتی جایی که متکلّم می‌خواهد هزل و بازی و امثال اینها آنجا هم قصد اخطار معنی دارد ولی قصدش از اخطار معنی آن هدف نوعیه‌ای که از اخطار معنی‌ها هست که ایجاد یک نوع تصدیق و امثال اینها نیست این طور نیست که این بحث غیر از اراده جدیه، اراده جدیه یک مرحله دیگری هست که با این بحثها ارتباطی ندارد حالا این کلیت بحث هست عمده بحث یک نکته هست حالا اینها بحثهایی بود که خیلی ... چون ما بحث وضع و اینها نکرده بودیم اینجا طرح کردم عمده قضیه یک نکته دیگر هست آن نکته این هست که ما واقعاً چطوری بتوانیم بفهمیم که این استعمال بلا قرینةٍ هست یا تبادر بلا قرینةٍ هست تبادر حاقی و از غیر حاقی عمده نکته‌ای که در این بحث هست تشخیص حاقی بودن تبادر از غیر حاقی بودن تبادر هست ما حالا به جای این تعبیر تبادر حاقی و غیر حاقی ما اصلاً می‌گوییم چرا این طوری تعبیر بکنیم؟ بگوییم استعمال بلا قرینةٍ و استعمال با آن ... اصلاً هدف من از این بحث این بود که مقارنه‌ای داشته باشم با علاماتی که آقایان گفتند با سبکی که خودمان دنبال می‌کردیم من به نظرم به جای اینکه ما بحث تبادر را پایش را بکشیم اینها می‌گویند تبادر حاقی علامت وضع است من یک تعبیر دیگر می‌کنم که اصلاً آن مشکلات دور و آن پیچیدگی‌هایی که آن بحثها هم دارد نداشته باشد ما می‌گوییم استعمال بلا قرینةٍ علامت موضوع له بودن است

اینکه استعمال معلول وضع است که روشن است دیگر آن دیگر آن بحثها و آن حرفها و این چیزها هم استعمال بلا قرینةٍ علامت وضع است البته همان مشکلی که آنجا در مورد اینکه تبادر چطوری می‌توانیم تشخیص بدهیم که حاقی است یا غیر حاقی است اینجا هم هست یعنی بالأخره یک مشکل واحدی ما داریم مشکل دور نداریم ولی یک مشکل دیگری وجود دارد آن مشکل این است که انتفاع قرینه را چطوری می‌توانیم اثبات کنیم مشکلی که هم در بحث تبادر وجود دارد هم در بحث استعمال وجود دارد هر دو یکی است و هر دو را هم باید یک جوری حل کرد و هر دو را هم بالأخره باید حل کرد و این است که وقتی به جای واژه تبادر، استعمال را به کار بردیم خیلی راحت‌تر به آن پیچیدگی‌هایی که در آن بحث هم وجود ندارد حالا من فردای درسی هم عرض می‌کنم که آن چیزی که افراد غیر اهل لغت برای شناخت لغت هم به او متمسک می‌شوند تبادر عند اهل اللغة نیست استعمال عند اهل اللغة هست آنکه عمدتاً ... یعنی از استعمال عند اهل اللغة موضوع له را کشف می‌کنند ولی استعمال بلا قرینة حالا فعلاً در چهار چوب آن تفاوت اول بین استعمال حقیقی و استعمال مجازی داریم صحبت می‌کنیم کسانی که وارد یک لغت می‌شوند می‌خواهند ببینند کدام استعمال بلا قرینةٍ هست از استعمال اهل لغت بلا قرینةٍ کشف می‌کنند که موضوع له چیست بچه هم از همین راه می‌فهمد که به اصطلاح موضوع له چی هست. حالا توضیح بیشترش فردا انشاءالله.

پرسش: چون معمولاً سؤال نمی‌کنند مستقیماً ... پاسخ: مستقیماً سراغ تبادر و علم و آن طرفها هم نمی‌روند اصلاً سؤال نمی‌کنند بله یک سری چیزهایی هست که کتابهای لغتی وجود دارد آن کتابهای لغت را که انسان مراجعه می‌کند آن هم از تبادر سؤال نمی‌کنند مستقیماً از علم وضع سؤال می‌کنند اصلاً می‌گوید موضوع له این واژه چی هست مثلاً فرض کنید که لغتهایی دارد که مثلاً حالا منهای آن بحثهایی که در کتابهای لغوی مستعمل‌فیه‌ها را نوشتند موضوع‌له‌ها را ننوشتند فرض کنید بگوییم موضوع‌له‌ها را هم نوشته باشند خب طرف می‌خواهد معنای لغات را بداند مراجعه می‌کند به کتاب لغت ببیند موضوع‌له‌اش چی هست دیگر

اگر نخواهد به کتاب لغت مراجعه کند از اهل لغت سؤال نمی‌کند نگاه می‌کند چطور استعمال کردند و آنکه در شیوه آموزشی...

پرسش: بدون قرینه ... پاسخ: حالا آن بدون قرینه بودنش هم باشد بعداً عرض می‌کنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»